

به مناسبت پیروزی مردم آزادی دوست افغانستان
بر ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیزم شوروی



خاین به خلقهای جهان



ارتش سرافکنده سوسیال امپریالیزم شوروی



میهن فروشان

دو سال از آن فاجعه های خونبار انسانی و مصیبت های عظیم بشری توسط باند میهن فروشان و جنایتکاران مزدور (" حزب دموکراتیک خلق") در کشور سپری نشده بود که اژدهای هزار دهان سوسیال امپریالیزم شوروی به تاریخ ۲۷ دسمبر ۱۹۷۹ (۶ جدی ۱۳۵۸) بنابر الزامات منافعش در منطقه و به طور اخص در افغانستان (خود) به قصد تسخیر و تاراج این سرزمین به پرواز درآمده ، تنوره کشید و آتش زد به انسان و حیوان و نبات و کوه و بیابان و رود و دریا و چشمه و قنات و کاریز و چاه و غارات نمود هر چه به چنگش آمد . به سان امپراتوریهای دیگر ، سر انجام به تاریخ ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ (۲۶ دلو ۱۳۶۸) با بالهای مشبک و سوخته و گردن خمیده (با افتضاح و رسوائی) به جانب لانه اش به آهستگی خزید و مدتی نگذشته بود که از درون منفجره شده اش ، ریزه پاره های پانزده تکه نی اش به هر طرف پرتاب گردید و طعمه درندگان و خزندگان و پرندگان لاشخوار سرمایه جهانی گردید .

به تمام آزادیخواهانی که جان های شیرین شان را به خاطر آزادی افغانستان فدا کردند!

فتح محال [*]

کابل؛

ای شهر آتش و خون!

ای مخروبه محزون!

که هر ترک دیوار " آسه مائی"؛

و هر جدار " شیر دروازه"؛

به سان " شاخ برنتی"؛ (۱)

دیده بان نبرد های تست .

چرا خفته ای در خون؟

بر خیز و با ددان بستیز!

هزارخامه بسود

وهزار ورق فرسود

در پیچ و تاب هر رزم پر فسانه تو

در تب و تاب هر بزم پر چکامه تو

گر سخن سرای کهن سال (۲)

در هزارمین پارینه سال

بسرود حماسه های بی مثال تو:

نبرد رستم داستان

با ددان و تهمتنان

جدال آرش کمانگیران

با سپاه تورانیان

پیکار کاوه آهنگران

با ضحاک ماران

؛ لیک

انگشت بشکسته کودکان " کابورا" ی تو (۳)

- در فرجامین عصر عروج " غولان... " -

کشیده بر مدار جهان
تصویر آشوب بی شمار تو
تندیس قامت استوار تو
تمثال پیکر خونبار تو
نماد دیوار پایداری تو (۴)

در استمرار ایام
که پلنگ لحظه ها
جرعه جرعه ، نوشید عمر زمان
با چه ریوه ، با چه شیوه !
باچه خدعه ، با چه حيله !
که در فتح تو کرد
اسکندر و منصور ... ؛
چنگیز و تیمور ... ؛
" انگریزان " وحشی و " خراسان قطبی " .

در امتداد ایام
که شرنگ لحظه ها
قطره قطره ، لغزید در ظرف مکان
با چه ریاء ، با چه جفاء
باچه تزویر ، با چه تکبیر !
که در فتح تو کرد
" جرنیلان " نا پاک ، بی مایه و بد بوی
" شیخان " اشتر سوار بادیه خوی
" دجالان " سیه اندیش و سیه روی
که سر نهاده اند بر آستان " نظم نوین "
از برای آنکه،
به امارت رساند مزدور بچگان شانرا ...

در این ایام، (۵)

که خدنگ لحظه ها،

- با انگشت و مشت -

می کوید برطبل زمان

فریادی می رسد به گوش :

« آ، عبرت ناگرفتگان زبون !

- که بر پا کرده اید آتش و خون -

از سر بدر کنید،

فتح این سر زمین را

که خیال است و محال است و جنون « .

■[*]: "فتح محال"، درحوت ۱۳۷۲ فریاد شده؛ و در شماره ۳۷ «پیام زن» اسد ۱۳۷۳ - جون ۱۹۹۴ و در سایت "افغان- جرمن آنلاین" نیز برقرار می باشد.

۱- "برنتی" کوهیست در جنوب شرق کابل که "منار چکری" - که از خود تاریخ و قصه ای دارد - در بلندی آن قرار داشته و بلند ترین قله آن به نام "شاخ برنتی" یا "برمتی" نامیده می شود. کهن سالان کابل حدود ۶۰ سال قبل از زبان اسلاف پیر و موسپید شان در مورد "برنتی" و "مرنجان" چنین نقل قول می کردند: «در گذشته های بسیار دور، در قدیم الاپام، دو دیو نگهبان شهرکابل بود. یکی "مرنجان دیو" نام داشت، دیگرش "برنتی دیو". اولی به تپه بزرگی مبدل شد (تپه مرنجان که در قلب کابل موقعیت دارد) دیو دومی، یعنی "برنتی" که هیکلش بسیار بزرگتر از "مرنجان" بود؛ به کوه تبدیل گردید. در اصل این دیو - به خاطری که جسمش به بزرگی کوه بود، بسیار خود خواه، مغرور و متکبر بود به اندام و زور خودش می نازید. مردم او را به همین خاطر (برنتی) مسمی نموده بودند. به سبب همین غرور و کبرش بود که "زوالی اش آمد" و خدا او را به کوه تبدیل کرد»

نگارنده سالهای دهه بیست و سی را (در کابل)، کاملاً به خاطر دارد: جوانان مغرور و متکبر، خودنما و زورمند که به امور دیگران مداخله می کردند و یا سبب آزار و اذیت مردم می شدند، کس و یاکسانی هم بودند که مثلاً یکی از آنان را با خشونت مخاطب قرار داده می گفت: «چه بری ما خوده (برای ما خود را) شاخ برنتی ساختی! شاخ ته می شکنا نم (شاخ ات را می شکم)» [در فرهنگ های فارسی (برنتی) به معنی خود بینی، خود نمائی، کبر و غرور آمده، این واژه به مرور ایام و به خاطر سهولت در تلفظ از برنتی به "برنتی" و "برمتی" تغییر نموده است، در این اسطوره شفاهی علت مبدل شدن دیوان به کوه و تپه، چندان روشن نیست، امید کاوشگران اساطیر کشور، در زمینه باز کردن بیشتر این اسطوره توجه فرمایند.]

۲- حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعر حماسه سرای بزرگ (سرآینده شهنامه).

۳- " کابور " یکی از نامهای قدیم کابل می باشد.

۴- اشاره ایست به دیوار هائی بر فراز کوه آسه مائی و شیر دروازه.

۵- پیکره اخیر این سروده ، در نخستین روز تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان؛ سروده شده است.